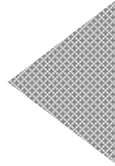


الگوی توسعه اجماع پکن: بررسی مبانی فکری و اندیشگی



فریبرز ارغوانی پیرسلامی^۱

فاطمه فروتن^۲

(تاریخ دریافت ۹۵/۴/۵ - تاریخ تصویب ۹۵/۸/۲۰)

چکیده

هدف این مقاله آن است تا ضمن بحث از زمینه‌های ظهور مدل اجماع پکن و برشمردن شاخص‌های این مدل در مسیر توسعه همچون بومی‌سازی فرآیند توسعه متناسب با شرایط داخلی کشور، ادغام بازار و برنامه، احترام به حقوق سیاسی سایر کشورها، تأکید بر عنصر ابتکار، آزادسازی مالی محتاطانه و در نظر گرفتن همبستگی میان رشد اقتصادی و توازن اجتماعی، به این سؤال پاسخ دهد که مهم‌ترین مبانی فکری و اندیشگی الگوی اجماع پکن چیست؟ در قالب فرضیه، این مقاله بر این ادعا است که اگرچه توسعه و تکامل این مدل در مقایسه با مدل اجماع واشنگتن فاقد نظروندی‌های معاصر و آکادمیک است، اما این مدل دارای مبانی گسترده فکری همچون انسان‌گرایی، میانه‌روی، تدریج‌گرایی، اقتصادگرایی، اقتدارگرایی و تجربه‌گرایی است که در اندیشه دوران باستان، میانه و معاصر چین ریشه دارد. بر این اساس، بررسی الگوهای مطرح

۱ - استادیار روابط بین الملل و عضو هیئت علمی دانشگاه شیراز، farghavani@shirazu.ac.ir

۲ - دانش آموخته کارشناسی ارشد علوم سیاسی، دانشگاه شیراز

در عرصه رشد و توسعه اقتصادی با اتکا به رویکردی نظری، بحث از زمینه‌ها و شاخص‌های مدل اجماع پکن در کنار پرداختن به اصول و مبانی فکری مؤثر بر ظهور این مدل از توسعه، بخش‌های اصلی این نوشتار را تشکیل می‌دهند.

واژگان کلیدی: توسعه، چین، اجماع پکن، انسان‌گرایی، کنفوسیوس.

مقدمه

پیشرفت چشمگیر چین در عرصه رشد و توسعه اقتصادی در سه دهه اخیر که از آن با عنوان معجزه چین^۱ یاد می‌شود، سبب تغییر جایگاه این کشور در نظام بین‌الملل و کسب عنوان دومین اقتصاد قدرتمند جهان شده است. چین تنها طی سی سال توانست به چنین رشد و توسعه‌ای دست یابد؛ در حالی که قرن‌ها طول کشید تا کشورهای اروپایی، آمریکا و حتی ژاپن به چنین رشد و توسعه‌ای دست یابند. موفقیت چین در اصلاحات اقتصادی که سرآغاز آن به سال ۱۹۸۷ بازمی‌گردد را می‌توان به الگویی نسبت داد که این کشور در زمینه رشد و توسعه اقتصادی اتخاذ کرده است؛ الگویی که به آن سوسیالیسم با ویژگی‌های چینی و یا در تعابیر جدیدتر مدل اجماع پکن گفته می‌شود. الگوی اجماع پکن که بر یک رهیافت تکاملی یا تدریجی در توسعه مبتنی است، در عین استفاده از سازوکارهای بازار در اصلاحات، بر مشروعیت ایدئولوژی سوسیالیستی نیز تأکید می‌کند. در واقع، اوج‌گیری و کاربست این مدل در چین از دیگر نشانه‌های به چالش کشیده شدن تز پایان تاریخ فوکویاما مبنی بر پیروزی حتمی مدل لیبرال دموکراسی حامی سرمایه‌داری بازار و کثرت‌گرایی دموکراتیک است؛ چرا که چند قطبی شدن جهان، پیدایش الگوهای متفاوت و متنوع برای توسعه و ظهور چین به عنوان یک قدرت اقتصادی غیردموکراتیک با بحران‌های اقتصادی عمیق در غرب و دو رقیبی شدن نرخ بیکاری در ایالات متحده آمریکا به عنوان سردمدار الگوی لیبرال توسعه همزمان شده است. همچنین بنا بر نظر برخی، اجماع پکن^۲ پاسخی به اجماع واشنگتن^۱ است که لیبرالیسم سیاسی و اصلاح اقتصادی

۱-China Miracle

۲-Beijing Consensus

را تنها راه محتمل به توسعه در نظر می‌گیرد. اما اجماع پکن برای رشد و توسعه اقتصادی به اقتصاد بازار تحت کنترل دولت و اقتدارگرایی تک حزبی متوسل می‌شود که از آن به اقتدارگرایی بازاری نیز تعبیر می‌شود.

مقاله حاضر با تأکید بر این که هر مدل توسعه، بر یک بستر فکری و اندیشگی استوار است، بر این نظر است که مدل توسعه اجماع پکن نیز از این قاعده مستثنی نیست. در مورد الگوی توسعه اقتصادی چین در سه دهه اخیر کتب و مقالات متعددی به رشته تحریر درآمده است. رامو (۲۰۰۴) در قالب یک کتاب، ضمن بحث از الگوی اجماع پکن به عنوان مدل جدیدی برای توسعه که توان به چالش کشیدن قدرت هژمونیک ایالات متحده آمریکا را دارد، مهم‌ترین ویژگی‌های این مدل را در تأکید آن بر استقلال کشور در تعیین سرنوشت خویش، حمایت از ابتکار و تجربه در کنار پشتیبانی از مرزها و منافع ملی، رشد برابر و صلح‌آمیز و توجه به مسائل سیاسی- اجتماعی در عین توجه به تغییرات اقتصادی، خلاصه می‌کند. سان (۱۹۸۷) موفقیت اصلاحات اقتصادی چین را در پایبندی به ایدئولوژی‌های سوسیالیستی در کنار استفاده از ابزارهای کاپیتالیستی همچون تجارت آزاد، خصوصی‌سازی و مقررات‌زدایی نسبت داده است. دیرلیک (۲۰۱۱) نیز در مقاله‌ای دیگر، ضمن پرداختن به مدل اجماع پکن و مدل چینی توسعه، معتقد است که چون این مدل بر خلاف اجماع واشنگتن مجموعه مشخصی از سیاست‌ها را که از طریق آن کشورهای جهان سومی بتوانند به توسعه برسند بر آنها تحمیل نمی‌کند، می‌تواند در آینده از جذابیت‌های بیشتری برخوردار شود و وجه جهانی اجماع واشنگتن به رهبری آمریکا را در هم بشکند. اگرچه ادبیات موجود در این حوزه، به خاطر عدم قطعیت‌های پیش روی تداوم قدرت اقتصادی چین، هنوز به غنای کافی نرسیده است اما به نوعی بسیاری از آن‌ها به برخی از ویژگی‌های این مدل به صورت پراکنده پرداخته‌اند.

این مقاله ضمن اشاره به شاخص‌های این مدل، به دنبال واکاوی ابعاد فکری و اندیشگی است که زمینه شکل‌گیری و افزایش توجه به این مدل را به وجود آورده است. با اتکا به اهمیت این الگو و افزایش نمودهای آن، این مقاله با طرح این پرسش که مهم‌ترین مبانی فکری و اندیشگی

الگوی اجماع پکن چیست؟ این فرضیه را مدنظر قرار می‌دهد که گرچه توسعه و تکامل این مدل در مقایسه با مدل اجماع واشنگتن فاقد نظرورزی‌های معاصر و آکادمیک است، اما این مدل دارای مبانی گسترده فکری در دوران باستان، میانه و معاصر چین است. به منظور ارزیابی این ادعا، مقاله حاضر در بخش نخست با بهره‌گیری از رویکرد نظری به الگوهایی که برای رشد و توسعه اقتصادی کشورهای توسعه‌نیافته و درحال توسعه جهان مطرح شده‌اند، اشاره می‌کند. در بخش دوم، در قالب بحث از زمینه‌ها و شاخص‌های مدل اجماع پکن، به بسترهای منتهی به این مدل و عوامل مؤثر در موفقیت آن در کنار بحث از ویژگی‌های این مدل پرداخته می‌شود و در نهایت در بخش سوم با تمرکز بر مهم‌ترین ویژگی‌های فکری و اندیشه در ادوار باستان، میانه و معاصر چین، تلاش می‌شود تا اصول و مبانی فکری شکل‌دهنده به مدل اجماع پکن شناسایی شوند.

۱. چارچوب مفهومی

مفهوم توسعه به عنوان یکی از دغدغه‌های اصلی کشورهای جهان سوم و درحال توسعه در چند دهه اخیر معانی مختلفی یافته است؛ چرا که این مقوله ماهیتی ارزشی - هنجاری و نسبی دارد و هر فرد، گروه و جامعه‌ای بسته به موقعیت خود، مبنا و ارزش‌های مورد نظر خود را از آن استنباط می‌کند؛ به طوری که در سال‌های نخست پس از جنگ جهانی دوم این مفهوم را مترادف رشد و صرفاً در معنای اقتصادی آن (ایجاد و حفظ افزایش سالانه تولید ناخالص ملی در نرخ‌های ۵ تا ۷ درصد و یا بیشتر) به کار می‌بردند (ساعی، ۱۳۹۰: ۲۴-۲۱). بر این اساس، می‌توان گفت که در اولین تعاریف ارائه شده از مفهوم توسعه، مسائلی چون فقر و بیکاری و سایر نابسامانی‌های اجتماعی و اقتصادی در کشورهای جهان سوم مورد غفلت قرار گرفتند (دیوب، ۱۳۸۳: ۱۴-۱۳) و به همین دلیل در ادامه توسعه به معنای بهبود زندگی اجتماعی و تغییرات ساختاری اعم از تغییرات فرهنگی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی مد نظر قرار می‌گرفت (هتته، ۱۳۸۱: ۱۸). با این حال، همین برداشت از توسعه هم نتوانست در عرصه عملی چندان متفاوت از دهه‌های قبل عمل کند و به همین جهت بعد اقتصادی توسعه همچنان وزن خویش را در مباحث توسعه حفظ کرد. با حفظ شدن اهمیت توسعه اقتصادی به ویژه در عصر جدید، محور اصلی گفتمان توسعه بر الگوهای آن متمرکز شد. اینکه در توسعه اقتصادی باید به دنبال چه چیزی بود و از چه

روش‌هایی استفاده کرد، امری است قابل تأمل که به منظور عملیاتی کردن اهداف مندرج در آن، الگوها و استراتژی‌های چندی در این زمینه تدوین شده است که می‌توان به طور کلی آنها را در دو دسته دیدگاه‌های اقتصاددانان راست‌گرا و چپ‌گرا خلاصه کرد که در ذیل هر یک از این دو دیدگاه می‌توان به چندین الگو و مدل برای توسعه اشاره کرد. در حالی که اقتصاددانان راست‌گرا معتقدند که اگر دخالت دولت در امور اقتصادی محدود شود، بازار به خودی خود توان تخصیص بهینه و کارآمد منابع را خواهد داشت، اقتصاددانان چپ‌گرا مسائل و مشکلات کشورهای عقب‌مانده و در حال توسعه را ناشی از ناکارآمدی بازار می‌دانند و بر این نظراند که اگر بر نقش دولت در فعالیت‌های اقتصادی افزوده شود، دولت‌ها توان جبران ناکارآمدی‌های بازار را خواهند داشت (سیتیلیس، ۱۳۸۲: ۱۰۶). بر اساس این معیار، می‌توان الگوهای مختلفی از توسعه را لحاظ کرد. در میان الگوهای راست، الگوی کلاسیک توسعه، رشد و توسعه اقتصادی را یکسان در نظر گرفته و سیاست‌های اقتصادی مشابهی همچون تجارت آزاد و بازارهای رقابتی را برای کشورهای توسعه‌یافته و در حال توسعه توصیه می‌کند (کلارک، ۱۳۸۹: ۴۲۰-۴۱۹). به همین سبک، الگوی هسته در حال گسترش سرمایه‌داری نیز اصلی‌ترین عامل رشد و توسعه اقتصادی را انباشت سرمایه مولد می‌داند و هدف از توسعه را دستیابی به نرخ رشد اقتصادی بالاتر در نظر می‌گیرد. در واکنش به این دسته از الگوها، الگوی ساختارگرایی رائل پریش^۱ ضمن متفاوت دانستن رشد با توسعه اقتصادی، این عقیده را می‌پذیرد که کشورهای توسعه‌نیافته باید با متحول کردن ساختارهای اقتصادی داخلی خود از طریق توسعه بخش صنعت در کنار برخورداری از پیشرفته‌ترین تکنولوژی‌ها به منظور گسترش مداوم تولید و بهره‌وری به رشد و توسعه اقتصادی دست یابند (هانت، ۱۳۷۶ الف: ۱۹۰-۱۸۹). با انتقاد از الگوهای ساختارگرا و هسته در حال گسترش سرمایه‌داری در اواخر دهه ۱۹۵۰ و اوایل دهه ۱۹۶۰ به‌خاطر منجر شدن آنها به تخصیص ناکارآمد منابع، دو الگوی نومارکسیستی و نوکلاسیک رخ نمودند. بر اساس الگوی نومارکسیستی که در دهه ۱۹۵۰ توسط افرادی چون پل باران مطرح شد، تلاش می‌شود تا با استفاده از نظریه مارکسیستی مسائل توسعه نیافتگی تحلیل شود. از دید باران، از آنجا که سرمایه‌داران داخلی و خارجی در کشورهای توسعه نیافته به طور انحصاری در حال فعالیت‌اند و

از طرفی طبقات ناظر بر مازاد، سعی در حفظ وضع موجود برای افزایش قدرت سیاسی خود دارند، توسعه نیافتگی تداوم می‌یابد. بنابراین تنها راه گذار از چنین شرایطی و هموار شدن راه توسعه سیاسی و اقتصادی، انقلاب سیاسی و اجتماعی در جهت تأسیس یک نظام سوسیالیستی است که جایگزین سرمایه‌داری وابسته موجود و سرمایه‌داری خارجی شود (هانت، ۱۳۷۶: ب: ۱۵۹-۱۵۸). در مقابل این نگرش، نوکلاسیک‌ها ضمن حفظ برخی از مفروضات اساسی الگوی کلاسیک معتقدند که به وسیله تجارت آزاد، تقسیم کار و تخصیص بهینه منابع، منافع حاصل از توسعه در سراسر جهان توزیع خواهد شد و با وجود روحیه کارآفرینی و سرمایه‌گذاری، توسعه نیافتگی از بین خواهد رفت (هتته، ۱۳۸۱: ۷۶). در این دیدگاه که از نقش مکملی دولت در کنار بازار برای پیشبرد توسعه اقتصادی بحث می‌شود، یکسان پنداشتن رشد و توسعه اقتصادی نقد شده و بر موضوعات اجتماعی و مقولات توسعه‌ای چون کاهش مرگ و میر کودکان و افزایش نرخ سواد تأکید می‌شود (کلارک، ۱۳۸۹: ۴۳۹-۴۳۸). در ارتباط با الگوهای توسعه باید به این نکته اشاره کرد که هر یک از این الگوها در یک بستر فکری منحصر به فرد ایجاد شده‌اند؛ چرا که تا فکر و اندیشه نباشد هیچ الگویی ایجاد نخواهد شد. از طرفی باید اذعان کرد که هیچ یک از این الگوها نمی‌تواند به‌طور کامل بر مباحث توسعه حاکم شود و برای تمام کشورها و جوامع اعم از درحال توسعه و توسعه نیافته به کار گرفته شود؛ زیرا شرایط کشورها از حیث سیاسی، اقتصادی و اجتماعی از یکدیگر متفاوت است. به همین دلیل، مسیر توسعه سیاسی و اقتصادی را نمی‌توان از پیش تعیین کرد؛ بلکه با توجه به شرایط هر کشور است که می‌توان بهترین الگو را برای رشد و توسعه همان کشور اتخاذ کرد. بعبارتی دیگر، مؤثر بودن یا نبودن این الگوها در مسیر توسعه، بسته به مجموعه‌ای از عوامل است که خود در سه سطح ملی، منطقه‌ای و جهانی قابل بحث است. از جمله مسائل مطروحه در سطح ملی، بحث از نقش دولت‌ها، کارآمدی دستگاه اداری، برنامه‌ریزی دقیق، آداب و رسوم قومی - مذهبی و فرهنگ ملی است. در حالی که در سطح منطقه‌ای، نقش قدرت‌های منطقه‌ای و منافع مشترک آنها، امکانات و نیازهای منطقه موضوعیت می‌یابد. اما در سطح بین‌المللی نباید از نقش قدرت‌های خارجی، کمک‌ها و سرمایه‌گذاری‌های آنان در توسعه غافل شد (مقصودی، ۱۳۷۴: ۱۵۶). نکته دیگر اینکه هر گونه رشد و توسعه اقتصادی که در هر نقطه از جهان اتفاق می‌افتد را صرفاً نمی‌توان بر اساس الگوهای پیش گفته شده تحلیل کرد؛ بلکه باید در ازای هر کشور از یک الگوی توسعه سخن

گفت. این مسئله دقیقاً در مورد توسعه و اصلاحات اقتصادی چین صادق است؛ زیرا برخلاف الگوهای مورد اشاره که به طرز افراطی به دولت‌گرایی یا بازارمحوری می‌پردازند، در الگوی نوین مدنظر چین که دوران گذار خود را طی می‌کند، تلاش شده تا مزایای هر یک از آنها مدنظر قرار گیرد؛ که این امر ریشه در زمینه فکری و اندیشگی جامعه و تفکر چینی دارد.

۲. مدل اجماع پکن؛ زمینه‌ها و شاخص‌ها

اجماع پکن اصطلاحی است که برای اولین بار توسط رامو^۱ (تحلیلگر اقتصادی مؤسسه سیاست خارجی لندن)، در سال ۲۰۰۴ در کتابی با همین عنوان مطرح شد (Ramo, 2004: 4). در حقیقت، اجماع پکن پاسخی است به اجماع واشنگتن که در سال ۱۹۹۰ پس از فروپاشی دیوار برلین و اضمحلال کامل شوروی سوسیالیستی توسط ویلیامسون مطرح شد (Killion, 2010: 5; Kinnon, 2010: 8) که در آن ضمن تأکید بر سیاست‌های اقتصادی نئولیبرال همچون حمایت از مالکیت خصوصی، مقررات‌زدایی، تجارت آزاد و کاهش نقش دولت (Huang, 2010: 31)، از کمک‌های مالی بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول برای ارتقای رشد اقتصادی پشتیبانی می‌شود (Kelvin, 2011: 208; Thompson, 2005: 1). اما عملاً اتخاذ این سیاست‌ها در کشورهایی چون مکزیک، آرژانتین و روسیه بر وخامت اوضاع اقتصادی و شکاف طبقاتی این کشورها افزود (Lanteigne, 2009: 43) و به فروپاشی سیاسی و اقتصادی برخی از آنها انجامید (Kinnon, 2010: 8) که همین امر سبب انتقاد از سیاست‌های پیشنهادی اجماع واشنگتن شد. در مقابل، موفقیت اقتصادی چشمگیر چین و عدم تلاش آن برای تحمیل استراتژی‌های سیاسی- اقتصادی مدنظر خویش در قالب کمک به کشورهای توسعه‌نیافته (Kelvin, 2012: 209) و احترام آن به حقوق سیاسی دیگر کشورها و عدم مداخله در امور داخلی آنها سبب توجه هرچه بیشتر کشورهای جهان‌سومی به این مدل شده‌است (Thompson, 2005: 1). از طرفی با ظهور این مدل جدید که در آن دولت فعالیت‌های اقتصادی را کنترل می‌کند، پیروزی نهایی لیبرال-دموکراسی غرب نیز زیر سؤال رفته‌است (Huang, 2011: 4) و این یعنی افول سلطه مطلق که غرب از اوایل قرن نوزدهم

۱- Joshua Cooper Ramo

برای خود تدارک دیده بود (Kennedy, 2010: 467; Gresh, 2008: 1). غرب نیز از شکل‌گیری این مدل تازه نگران است و ظهور آن را به منزله حمله به ارزش‌های لیبرال-دموکرات خویش تلقی می‌کند (Ngeow, 2011: 117).

۲-۱. زمینه‌های ظهور مدل اجماع پکن

زمینه‌ها و بستری‌های منتهی به ظهور مدل اجماع پکن که برخی از آنها به اقدامات جمهوری خلق چین در داخل این کشور و منطقه و برخی از آنها به شرایط بین‌المللی بازمی‌گردد، عبارتند از:

- وجود دولت توسعه‌خواه در چین: دولت توسعه‌خواه دولتی است که تلاش می‌کند تا در داخل با حمایت از انباشت سرمایه و فعالیت‌های بخش خصوصی و ایجاد فضایی مناسب برای فعالیت شرکت‌های تجاری داخلی در خارج، از پتانسیل‌های محیط داخلی و خارجی برای تسهیل حرکت کشور در مسیر توسعه بهره‌گیرد (موثقی، ۱۳۹۰: ۷۹-۷۸). زمینه‌های ظهور چنین دولتی در چین به تدریج از دهه ۱۹۷۰ با روی کار آمدن نخبگان اصلاح‌طلبی چون دنگ شیائوپینگ^۱ فراهم شد؛ به طوری که آنها کوشیدند با ایجاد تغییراتی در نظام اقتصاد دولتی در داخل و برقراری و بسط روابط اقتصادی، فرهنگی و تکنولوژیک با دیگر دول در خارج، در کنار مسالمت‌آمیز نشان دادن ظهور خود در عرصه‌های داخلی و خارجی با بهره‌گیری از گفت‌وگو صلح و توسعه^۲ (سنبلی، ۱۳۸۶: ۹۱۴)، ملزومات توسعه همچون فناوری و سرمایه‌های خارجی را کسب کنند (Chen, 2010: 44-46).

- بحران مالی شرق آسیا: بخاطر عدم انطباق الگوهای بازار با شرایط داخلی کشورهای شرق و جنوب شرق آسیا، این کشورها طی سال‌های ۱۹۹۶ تا ۱۹۹۸ با بحران‌های مالی بی‌سابقه‌ای مواجه شدند (Handelman, 2000: 230-233) که این مسئله سبب قطع امید این کشورها از استراتژی‌های اصلاحی مدل اجماع و اشنگتن شد (Killion, 2010: 8)؛ اما کمک‌های مالی چین به این کشورها و کمک به راه اندازی ترتیبات منطقه‌ای چون آ.سه. آن.آ. ۳+^۳

۱- Deng Xiaoping

۲- Peace & Development Discourse

۳- آ.سه. آن. آ. ۳+ به ترتیبات مشترک منطقه‌ای در شرق آسیا متشکل از ده کشور عضو آ.سه. آن. آ. به اضافه چین، ژاپن و کره جنوبی اطلاق می‌شود که حول موضوعات اقتصادی به ویژه رژیم تجارت آزاد به همکاری می‌پردازند.

(Lanteigne, 2009: 44)، سبب توجه هرچه بیشتر به مدل اجماع یکن شد؛ زیرا برخلاف کمک‌های اجماع واشنگتن که کشورهای دریافت‌کننده را به حرکت در جهت دموکراسی و اصلاحات بازاری مجبور می‌کند (Yue, 2015: 6) چین نمی‌خواهد در قالب کمک‌های مالی به این کشورها، شروط سیاسی-اقتصادی خاصی را بر آنها تحمیل کند (Killion, 2010: 8; Hasmath, 2014: 10).

۳. رشد و توسعه اقتصادی سریع و چشمگیر: این عامل که مهم‌ترین زمینه ظهور مدل اجماع یکن است، سبب شده تا از رشد و توسعه اقتصادی چین به معجزه شرق آسیا تعبیر شود (سنبل، ۱۳۸۶: ۹۱۲)؛ زیرا طی این دوره تقریباً سی ساله از اصلاحات (۲۰۰۵-۱۹۷۸) تولید ناخالص داخلی چین با میانگین نرخ رشد ۹.۶۷ درصد (Hasmath, 2014: 13) از ۱۴۷.۳ میلیون دلار به ۲.۳۷۴ تریلیون دلار افزایش یافت. همچنین سرانه تولید ناخالص داخلی این کشور از ۱۰۴۲ دلار در سال ۲۰۰۱ به ۵۴۴۵ دلار در سال ۲۰۱۱ (ذوالفقاری، ۱۳۹۴: ۱۷۲) و حجم تولید ناخالص داخلی نیز در سال ۲۰۱۲ به ۸.۲ تریلیون دلار رسیده است که موجب نیل چین به جایگاه دومین اقتصاد قدرتمند جهان شده است (Yue, 2015: 4). در سال ۲۰۱۴ نیز GDP این کشور با نرخ رشد ۷.۴ درصد به رقمی بیش از ۱۰ تریلیون دلار رسید (World Bank, 2014). با افزایش سرانه درآمد این کشور طی سال‌های ۲۰۰۰-۱۹۹۰ از ۲۰۰ به ۱۰۰۰ دلار و در سال‌های ۲۰۱۱-۲۰۰۰ از ۱۰۰۰ به ۵۰۰۰ دلار، چین به کشوری با درآمد متوسط تبدیل شده است. از طرفی با ۴۳ برابر شدن رشد صادرات چین طی سال‌های ۱۹۷۹ تا ۲۰۰۴ (ذوالفقاری، ۱۳۹۴: ۱۷۲) و ارتقای آن به ۲ تریلیون دلار در سال ۲۰۱۲ و متنوع شدن آن در بخش‌های ماشین‌آلات، پوشاک و الکترونیک، در کنار افزایش واردات آن به ۱/۸ تریلیون دلار، این کشور توانسته جایگاه اول در عرصه صادرات و جایگاه دوم در عرصه واردات را کسب کند (Yue, 2015: 4).

در سال ۲۰۱۴ نیز نرخ صادرات این کشور توانسته با رشدی معادل ۲۲.۶ درصد بر نرخ واردات آن که ۱۸.۹ درصد بود، پیشی بگیرد. اما نتایج حاصل از این اصلاحات، تنها به حوزه اقتصادی محدود نشده است؛ بلکه مطابق آمارها با رشد ۲.۸ درصدی تسهیلات بهداشتی در این کشور و افزایش نرخ امید به زندگی به ۷۵.۴ سال، در کنار افزایش نرخ باروری زنان به ۱.۷ درصد و کاهش ۰/۹ درصدی نرخ مرگ‌ومیر کودکان زیر پنج سال در این کشور و کنترل ۹۹ درصدی

بیماری‌هایی چون سرخک در خردسالان میان ۱۲ تا ۲۳ ماه، میزان جمعیت این کشور در سال ۲۰۱۴ به حدود یک میلیارد و چهارصد میلیون نفر رسیده است. در این کشور از هر صد نفر ۴۹.۳ آنها از کاربران اینترنت و فضای مجازی‌اند که این رقم نیز می‌تواند از دیگر شاخص‌های رشد و توسعه در این کشور باشد (World Bank, 2014). موارد گفته‌شده، سبب تبدیل چین به یکی از رشدیابنده‌ترین کشورهای جهان شده است. این شاخص‌های اقتصادی موفق، نه تنها به افزایش مشروعیت دولت جمهوری خلق چین کمک کرده (Zhao, 2010: 435)، بلکه حاکی از موفقیت روندی است که می‌تواند به الگویی برای سایرین تبدیل شود.

۴. بحران در نظام مالی غرب: بحران‌های متعدد مالی در غرب و کشورهای میزبان الگوی اجماع واشنگتن یکی از عواملی بوده که در دو دهه اخیر زمینه‌ها و بسترهای اولیه توجه سایر کشورها را به الگوهای بدیل جلب کرده است. در میان بحران‌های یک دهه اخیر بحران ۲۰۰۸ آمریکا تأثیر بیشتری بر این جریان داشته است. این عامل که از زمینه‌های بین‌المللی مؤثر در ظهور الگوی اجماع پکن است، بخاطر وقوع جنگ‌های هزینه‌بر در آمریکا در دولت بوش و اتخاذ سیاست معافیت‌های مالیاتی ایجاد شد و به کسری شدید بودجه در این کشور انجامید (Kinnon, 2010: 8) که برای مقابله با آن، دولت تلاش کرد تا ضمن کاهش هرچه بیشتر نرخ مالیات‌ها به افزایش عرضه پول در درون کشور روی آورد؛ اما نتیجه این سیاست‌ها حادثه شدن بحران در اقتصاد جهانی و تقویت این باور در مردم بود که مالیات پرداختی از سوی آنان، صرف بهبود وضعیت تمامی اقشار و طبقات نمی‌شود و تنها در اختیار سرمایه‌داران و شرکت‌های بزرگ قرار می‌گیرد (Dubey, 2009: 459). بنابراین با بروز بحران مالی در غرب و دو رقیمی شدن نرخ بیکاری در ایالات متحده به‌عنوان سردمدار مدل اجماع واشنگتن (Huang, 2010: 4) به کارآمدی این الگوی نولیبرال ضربه جدی وارد و بر جذابیت‌های مدل توسعه چینی افزوده شد.

۲-۲. شاخص‌های مدل اجماع پکن

مهم‌ترین شاخص‌ها و اصولی که در این مدل پیگیری می‌شوند، عبارتند از:
- بومی‌سازی فرآیند توسعه و انطباق آن با شرایط داخلی کشور: مطابق این اصل، اقداماتی که هر کشور در راستای اصلاحات اقتصادی انجام می‌دهد، باید متناسب با شرایط

داخلی همان کشور باشد (Li & etal, 2009: 301). به همین منظور، دنگ در مسیر اصلاح اقتصادی، کوشید تا در عین حرکت به سمت اقتصاد بازار، نظام اقتصادی سوسیالیستی چین نیز حفظ شود. مدل اجماع پکن با تأکید بر بومی سازی فرآیند توسعه (Dirlik, 2011: 2)، نه اصلاحات نولیبرال اجماع واشنگتن را می پذیرد و نه تلاش می کند استراتژی های توسعه خود را به دیگران تحمیل کند (Robol, 2010: 9).

- **ادغام بازار و برنامه:** در این الگو فرض بر این است که نه بازار همیشه می تواند کارا و مؤثر عمل کند و نه حکومت با ایجاد محدودیت برای بازار به تخصیص بهینه منابع کمک خواهد کرد (Li & etal, 2009: 302)؛ به همین دلیل چین برای نیل به رشد اقتصادی و ثبات سیاسی، در کنار اقتدارگرایی دولتی، بازار آزاد را نیز مورد استفاده قرار می دهد (Zhao, 2010: 419).

- **احترام به حقوق سیاسی کشورها در مسیر توسعه:** در این الگو، هر ملتی باید در انتخاب استراتژی های مربوط به ساختار اقتصادی خود، آزادانه عمل کند تا با آزمایش راهبردهای گوناگون توسعه آنها را متناسب با شرایط خویش به کارگیرد و یا با ابتکار استراتژی های جدیدی بسازند و آنها را تعقیب کنند (Hasmath, 2014: 9; Li & etal, 2009: 303). تعهد چین به عدم مداخله در امور داخلی سایر دولت ها یکی از اصول اساسی سیاست خارجی این کشور است (Givens, 2011: 12)؛ که همین امر بر جذابیت های مدل اجماع پکن به ویژه برای کشورهای مستقل جهان سومی افزوده است.

- **تأکید بر خودتکایی و ابتکار بومی در مسیر توسعه:** بر اساس این اصل، هر کشور می بایست با استفاده از ابتکار و تجربه، به بهبود وضعیت اقتصادی خود کمک کند (Williamson, 2011: 6). در این راستا، چین سرمایه گذاری های هنگفتی را به بخش آموزش و فناوری اختصاص داده و با حمایت از حقوق مالکیت نخبگان، مشوق هایی برای افزایش روحیه ابتکار ایجاد کرده است (Li & etal, 2009: 305-306).

۵. **آزادسازی مالی تدریجی:** در این باره، چین با استفاده از یک سیاست تدریجی^۱، بجای پیاده کردن بازار آزاد در سراسر کشور، با اجرا کردن آن در چند استان، قابلیت های بازار آزاد را

مورد سنجش قرار داد تا در صورت موفقیت آمیز بودن نتایج آن، این سیاست را در سایر بخش‌ها به اجرا بگذارد (وردی نژاد و دیگران، ۱۳۹۰: ۲۸۲).

۶. همبستگی میان رشد اقتصادی و توازن اجتماعی: دنگ برای ایجاد یک جامعه هماهنگ، رشد اقتصادی همراه با نابرابری را ضروری می‌داند و تفاوت‌های اجتماعی و طبقاتی را عامل ایجاد رقابت و حرکت به سمت رشد و توسعه در نظر می‌گرفت (وردی نژاد و دیگران، ۱۳۹۰: ۲۷۱)؛ از این رو اجازه داد برخی ثروتمند بمانند تا با کمک به مناطق و مردم فقیر کشور، همه بتوانند رشد و توسعه اقتصادی را تجربه کنند (Li & etal, 2009: 308).

ریشه‌های کارآمدی و موفقیت مدل اجماع پکن را می‌بایست به زمینه‌های فکری نسبت داد که به ظهور این مدل انجامیده‌اند؛ چرا که تا فکر و اندیشه نباشد، هیچ الگویی ایجاد نخواهد شد. به عبارتی دیگر، باید گفت که هر یک از اصول و شاخص‌های گفته شده پیرامون مدل اجماع پکن، ریشه در اصول و مبانی فکری منحصر به فرد جامعه چینی دارند.

۳. اصول و مبانی فکری مدل اجماع پکن

هریک از وجوه حیات آدمی اعم از هنر، فرهنگ و تمدن، متأثر از نوع نگاه انسان به مسائلی است که در پیرامونش در حال اتفاق افتادن است. اجماع پکن به عنوان مدلی برای رشد و توسعه اقتصادی نیز از پدیده‌هایی است که از طرز تفکر گروهی از انسان‌ها حاصل شده است که به منظور درک صحیح آن باید به اصول و مبانی فکری که این مدل از آن متأثر شده است، پرداخت. اما ابتدا اشاره به مهم‌ترین ویژگی‌های فکر و اندیشه در چین اولویت می‌یابد.

تفکر چینی تفکری است انسان‌گرا (رجایی، ۱۳۷۲: ۱۷۱) و از آن رو که بر مسائلی چون انسان و رابطه وی با هموعانش، گروه، خانواده و دولت‌ها می‌پردازد، ابعاد سیاسی-اجتماعی پررنگی دارد. این اندیشه همچنین طبیعت‌گراست و به مسائل مابعدالطبیعی بی‌توجه است (عالم، ۱۳۷۷: ۳-۱) و می‌کوشد تا واقعیت و حقیقت اشیاء را از طریق حواس آدمی دریابد. به همین دلیل، چینی‌ها تنها امور قابل اعتماد در راه شناخت را چشم و گوش آدمی می‌دانند. جزئی‌نگری و غفلت از مفاهیم کلی و انتزاعی (پیرویان، ۱۳۸۱: ۲۵۲-۲۴۹) در کنار پذیرش تکثرگرایی فکری و اتخاذ رهیافت‌های متفاوت، از دیگر جوانب مهم تفکر در چین است که به موجب آن در تاریخ این کشور، هیچ‌گاه یک آیین رسمی و فراگیر دولتی ایجاد نشده است (رجایی، ۱۳۷۲: ۱۷۲-۱۷۱).

تأثیر این تکثرگرایی به گونه‌ای است که حتی چینی‌ها هنجارهای اخلاقی چون صداقت را مطلق نمی‌دانند و با مهم شمردن نفوذ فکری و اعتبار اجتماعی، از رعایت سلسله‌مراتب در روابط اجتماعی و تعیین وظایف هر فرد مطابق توان وی بحث می‌کنند و نظم، اعتدال و انسجام اجتماعی را عوامل مصونیت‌بخش جامعه از نابسامانی‌ها تلقی می‌کنند (قنبرلو، ۱۳۹۳: ۱۲۷). در حقیقت، این ویژگی‌های فکری از اقلیم و زبان مردم این سرزمین متأثر شده‌است؛ چراکه زبان چینی مملو از واژگانی جزئی است که به حقیقت و واقعیت اشیاء و امور ملموس و محسوس می‌پردازد و تعداد واژگانی که به مفاهیم انتزاعی و کلی اختصاص دارند، بسیار کم است (پیرویان، ۱۳۸۱: ۲۵۰-۲۴۸). از طرفی، وسعت زیاد و شکل‌گیری نظام ملوک‌الطوایفی طی قرون پنجم و ششم پیش از میلاد در این سرزمین سبب شد تا با شکل‌گیری صدمکتب فکری، تکثرگرایی آیینی وجه بارزتری به خود بگیرد (پیرویان، ۱۳۸۱: ۲۵۸).

تفکر چینی در هر یک از ادوار باستان، میانه و معاصر، ویژگی‌های منحصر به فردی یافته‌اند؛ به طوری که مهم‌ترین خصوصیات اندیشه در عصر باستان را که از قرن ششم تا قرن دوم ق.م را دربرمی‌گیرد، می‌توان در سیاسی-اجتماعی بودن اندیشه در این دوره، نگرش طبیعت‌گرایانه آن به جهان با هدف کشف گوناگونی پدیده‌ها، نه به قصد یافتن قواعد کلی امور، جزئی‌نگری و بی‌توجهی به مفاهیم کلی و انتزاعی خلاصه کرد. در این دوره، بنابر نگرش‌های تکثرگرایانه بود که مکاتب کنفوسیوس، یین و یانگ، تائوئیسم، قانون‌گرایی و سودگرایی روی کار آمدند. اما مهم‌ترین ویژگی دوره میانه که از اواخر قرن دوم ق.م تا اواخر قرن هفدهم میلادی استمرار می‌یابد، جذب و وام‌گیری تفکرات خارجی در اندیشه بومی این کشور است. متفکرینی که با تلفیق آموزه‌های مکاتب فکری رقیب چین در عصر باستان، نظام فکری ترکیبی ایجاد کردند، به این دوره تعلق دارند. بودیسم از دیگر مکاتب فکری عصر میانه چین است که از گسترش روابط فرهنگی-تجاری چینی‌ها با آسیای مرکزی ایجاد شد و اندیشه‌های متافیزیکی را به این کشور، وارد کرد. همچنین در دوره میانه، برای بازگشت به آموزه‌های انسانی کنفوسیوس، جنبشی با عنوان نیوکنفوسیوسیم به راه‌افتاد که بنای مکتبی دیگر در این دوره را نهاد که بسیاری از عناصر فکری خود را از دیگر مکاتب به‌عاریت گرفته است و خود به سه دسته تقسیم می‌شود: ۱. مکتب اصولگرایان که مباحث نظری صرف را حائز اهمیت می‌داند، ۲. مکتب فراگیری شهودی که به اندیشه‌های متافیزیکی متمایل است و ۳. مکتب ادراکی که از توأمانی نظر و عمل، بحث

می‌کند (وردی‌نژاد، ۱۳۹۰: ۹۸-۸۳). اما مهم‌ترین ویژگی‌های فکری دوره معاصر که قرن از هفدهم میلادی تا زمان حال را پوشش می‌دهد، عبارتند از: تکامل جریانات فلسفی عصر باستان و واکنش به سلطه و نفوذ سیاسی و فرهنگی غرب (وردی‌نژاد و دیگران، ۱۳۹۰: ۸۳) که در آن جریان‌های فکری مهمی همچون دنگیسم^۱، ناسیونالیسم و سوسیالیسم ایجاد شدند. دنگیسم مجموعه عقاید و سیاست‌های مدنظر دنگ پیرامون اصلاح اقتصادی است (وردی‌نژاد و دیگران، ۱۳۹۰: ۲۷۰) که در قالب دکترین جستجوی حقیقت از طریق واقعیات مطرح شد و در آن در کنار طرد انزواطلبی و سیستم اقتصادی بسته، از اصلاحات ساختاری و درهای باز برای اخذ سرمایه خارجی حمایت می‌شود (شاهنده، ۱۳۸۳: ۱۷۱-۱۷۰). ناسیونالیسم و سوسیالیسم از دیگر ایدئولوژی‌های معاصر چین هستند که چینی‌ها با اتکا بر آن توانستند بر قدرت‌های استعماری غلبه کنند. گرچه چینی‌ها بخاطر در نظر گرفتن خود به عنوان متمدن‌ترین مردم جهان (Creel, 1953: 1)، از دستیابی به هویت ملی و علقه‌های ناسیونالیستی بازمانده بودند، اما با ورود استعمار به این کشور، به منظور نیل به اتحاد ملی و منع مداخله خارجی به سمت ناسیونالیسم حرکت کردند. سوسیالیسم نیز بنابر زندگی سخت روستایی و فرهنگ جمع‌گرایانه چینی‌ها در این کشور ریشه‌های قوی دارد؛ به‌ویژه با روی کار آمدن اصلاح‌طلبان، نسخه جدیدی از سوسیالیسم چینی با تأکید بر اصلاحات اقتصادی ایجاد شده است که تلاش می‌کند در عین پای‌بندی به ارزش‌ها و فرهنگ سنتی چین، با بهره‌گیری از تکنیک‌های نظام سرمایه‌داری به تسریع رشد اقتصادی کمک کند (قنبرلو، ۱۳۹۳: ۱۳۶-۱۳۰).

همانطور که در ابتدای مقاله این امر مورد تأکید قرار گرفت که هر یک از انواع مدل‌های توسعه بر یک بستر فکری و اندیشگانی خاص استوار است، در این قسمت به ویژگی‌های اندیشه چینی اشاره شد تا بتوان نشان داد که ویژگی‌های فکری و اندیشگی چین در ادوار باستان و معاصر، در شاخص‌های مدل اجماع پکن نمود یافته و با متأثر ساختن آنها از خود به موفقیت و کارکرد این مدل کمک کرده‌اند. اما مهم‌ترین اصول و مبانی فکری این مدل عبارتند از:

۱. **انسان محوری:** تفکر چینی انسان‌گرا و بشردوستانه است و توجه خود را به نوع بشر، روابط انسان با جامعه و ویژگی‌های زندگی اجتماعی او معطوف می‌دارد (عالم، ۱۳۷۷: ۱) و بر حس

انسان دوستی تأکیدی کند (پیرویان، ۱۳۸۱: ۲۵۶)؛ به طوری که در مکتب سودگرا از مکاتب فلسفی چین باستان که توسط موزی^۱ ایجاد شد، این باور پذیرفته شده که تمام بحران‌های وقت چین ناشی از عدم علاقه انسان‌ها به یکدیگر است؛ در صورتی که اگر انسان‌ها بدون هیچ تبعیضی یکدیگر را دوست بدارند و طوری عمل کنند که برای دیگران نیز مفید باشند، جامعه مطلوب ایجاد خواهد شد. اهمیت انسان‌گرایی تا به آنجاست که مکاتب فلسفی چین از نیل بشریت به کمال سخن گفته و هریک برای تحقق چنین هدفی، راهکارهایی ارائه می‌دهند که یکی از این راهکارها، ابتکار است. مکاتب فلسفی چین باستان، ابتکار را بر دو نوع ابتکار طبیعی و فردی می‌دانند (Niu & Sternberg, 2006: 33). ابتکار طبیعی به کنش متقابل میان بین و یانگ^۲ در آفرینش جهان هستی مربوط می‌شود (وردی‌نژاد و دیگران، ۱۳۹۰: ۵۲) که در آن یانگ نیروی مذکر و مرحله فاعلیت است و نور و حرارت از آن ناشی می‌شود؛ اما بین نیرویی است مؤنث و منفعل که مبدأ باروری است. این دو با وجود اختلافات ذاتی که باهم دارند، مکمل هم بوده و به طور متقابل به اداره و آفرینش جهان می‌پردازند (رجایی، ۱۳۷۲: ۱۷۳-۱۷۲). اما در بحث از ابتکار فردی، قرار شد آدمی با تقلید از سازندگی‌های طبیعت به ابتکار دست یابد (Niu & Sternberg, 2006: 34).

مهم‌ترین مکاتب فلسفی چین باستان که نظریات مهمی در زمینه ابتکار فردی ارائه کرده‌اند، دو مکتب طبیعت‌گرا و کنفوسیوس‌سیسم است. در مکتب طبیعت‌گرا، دائو^۳ منشأ هر آنچه در اطراف ماست، تلقی می‌شود که خود دربرگیرنده نظم خاصی است که هرگونه تلاش برای تغییر آن موجب فساد و تباهی خواهد شد. فرض اصلی این مکتب بر آن است که دستیابی به تعالی و کمال در گرو هماهنگی با طبیعت و متوسل شدن به دائو در جهت کسب خوبی‌ها و بهره‌گیری از قوانین و راه و رسم طبیعت است (Li, 2009: 201؛ رجایی، ۱۳۷۲: ۱۸۶) و فرد با ورود به عرصه انفعال و رهاکردن دانش‌های اکتسابی و درهم شکستن سازمان‌های دولتی، می‌تواند به عالی‌ترین سطح ابتکار دست یابد؛ به طوری که هر عملی که از چنین فردی سرزند، خود سازندگی محض

۱-Mo-Zi

۲-Yin and Yung

۳- تاریخ‌نگاران چینی دائو (Daojia) را عمدتاً به معنای راه ترجمه کرده و آن را به روش عملکرد جهان هستی و راهی که توسط تمام پدیده‌های طبیعی در پیش گرفته می‌شود، تعبیر کرده‌اند.

خواهد بود (Niu & Sternberg, 2006: 31). اما در کنفسیوس‌سیسم به‌عنوان یکی از مهم‌ترین مکاتبی که توانسته تا حال حاضر بر کلیه ابعاد زندگی چینیان مؤثر واقع شود، در کنار تأکید بر آموزه‌های فرهنگی-اجتماعی همچون تهذیب اخلاقی، اهمیت روابط بین شخصی، احترام به نظم اجتماعی سلسله‌مراتبی، تکریم بزرگان و تلاش برای هماهنگی (قنبرلو، ۱۳۹۰: ۱۲۷)، مفهوم انسانیت حائز اهمیت است؛ کنفسیوس انسانیت را تپیدن دل انسان برای همنوعش می‌داند و برای این احساس دو جنبه خانوادگی یعنی داشتن همدلی با اعضای خانواده و همدلی خارج از خانواده قائل می‌شود و اذعان می‌کند که اگر انسان‌ها از این دو فضیلت برخوردار باشند، یگانگی اجتماعی حاصل خواهد شد (رجایی، ۱۳۷۲: ۱۸۱-۱۸۰). او معتقد است که انسان‌ها ذاتاً نیک‌فطرتند اما چون در معرض فساد هستند باید از طریق روی آوردن به سنت‌های کهن و استفاده از آموزش و پرورش، زمینه هدایت آنها به نیک‌نفسی را فراهم کرد (مقصودی، ۱۳۷۴: ۱۶۴-۱۶۳، Creel, 1953: 29).

با توجه به چنین دغدغه‌های خیرخواهانه و اصلاح‌طلبانه‌ای بود که کنفسیوس بحث از ابتکار را آغاز کرد. او ابتکار را حاصل فرآیند یادگیری تدریجی از سنت‌ها می‌دانست که به‌موجب آن شخص مبتکر نه تنها درصدد برآوردن نیازهای خاص خویش نبوده، بلکه می‌کوشد تا خود را در مسیر خدمت به منافع کلیت جامعه وقف کند. وی ابتکار را الزاماً مترادف با جدیدبودگی نمی‌داند؛ بلکه با تأکید بر نیک‌سرشتی انسان، مهم‌ترین ویژگی فعالیت‌های ابتکاری را توأمانی آن با خیرخواهی، نیکوکاری و کمک به کلیت جامعه می‌داند. کنفسیوس انسان برتر و مبتکر را نیکوکار می‌داند و بر این نظر است که خردمندی و نیکوکاری به‌هم پیوسته‌اند. گرچه در تفاسیر کلاسیک از ابتکار، خوبی و نیکوکاری به معنای خدمت به خلق از ویژگی‌های فعالیت ابتکاری‌اند، در برداشت‌های معاصر از این مفهوم در کنار توجه به احسان اخلاقی، به تازگی و فردگرایی در راستای برآورده کردن نیازهای شخص مبتکر نیز توجه شده است (Niu & Sternberg, 2006: 31-34). بنابراین با توجه به اهمیتی که ابتکار می‌تواند در سازندگی اخلاقی جامعه، تسریع رشد و رفع مشکلات اقتصادی چین ایفا کند دولت اصلاح‌طلب این کشور، سرمایه‌گذاری‌های هنگفتی به آموزش و پرورش اختصاص داده و ابتکار را به‌عنوان یکی از مهم‌ترین شاخص‌های مدل اجماع پکن در رشد اقتصادی مدنظر قرار داده است.

۲. **میان‌رویی:** از نظر کنفسیوس روابط انسان‌ها با یکدیگر می‌تواند به ایجاد فضایل جمعی و

شکل‌گیری نظم اجتماعی بینجامد؛ اما در صورتی این نظم به تعالی و کمال خواهد رسید که بر اعتدال و میانه‌روی مبتنی باشد (پیرویان، ۱۳۸۱: ۲۸۲). او جهان را مملو از موجودیت‌های متضادی می‌داند که تأکید بیش از حد بر یکی از آنها سبب از میان رفتن سودمندی‌هایی خواهد شد که رابطه متقابل این دو قطب می‌توانسته به بار آورد (Sun, 1987: 13). در حقیقت، می‌توان گفت که کنفسیوس در این باره تحت تأثیر اندیشه‌ها و اسطوره‌های چین باستان مبنی بر وجود دو عامل یا نیروی محرک به هم پیوسته یعنی یین و یانگ که از کنش متقابل آنها جهان و متعلقات آن ایجاد شده است، قرار گرفته بود (عالم، ۱۳۷۷: ۶). با اهمیت یافتن بحث میانه‌روی در چین، حکمرانی خوب در این کشور به معنای جستجوی توازن میان تغییر و تداوم، اقتصاد و جامعه، طبیعت و مردم است (ذوالفقاری، ۱۳۹۴: ۱۷۳)؛ بر این اساس، گرچه در ابتدا ماهیت سیستم اقتصادی چین، کمونیستی بود اما با تأثیرپذیری از مباحث مربوط به میانه‌روی، تلاش شده است تا به سمت سرمایه‌داری نیز حرکت شود. بنابراین پیگیری اهداف سوسیالیستی چون برنامه‌ریزی متمرکز، مالکیت عمومی و حمایت از تولیدات داخلی در کنار تعقیب اهداف کاپیتالیستی نظیر مقررات‌زدایی، خصوصی‌سازی و تجارت آزاد، ماهیت سیستم اقتصادی جدید این کشور را تعیین می‌کند. در مورد ترکیب بازار و برنامه در این سیستم جدید چن یون^۳، برنامه را به قفس و بازار را به پرندای در درون آن تشبیه کرد و یادآور شد که اگر قفس خیلی کوچک باشد و پرندای فضای کافی برای پرواز نداشته باشد، خفه می‌شود ولی اگر قفسی هم نباشد پرندای فرار خواهد کرد (Cited in Li & etal, 2009: 302-303).

۳. تجربه گواپی: چینی‌ها به تأثیر از اقلیم و زبانشان مردمانی هستند که به شدت با امور ملموس و محسوس سروکار دارند. آنها تنها امور قابل اعتماد برای شناخت را چشم و گوش آدمی می‌دانند. بنابراین چیزی را واقعی و حقیقی می‌پندارند که بتوان از طریق حواس آن را شناخت. همین تأکید بر محسوسات سبب بی‌معنا شدن جستجوی ماوراء الطبیعه نزد چینی‌ها شده است (پیرویان، ۱۳۸۱: ۲۵۱-۲۴۹). نادیده گرفتن ماوراء الطبیعه سبب توجه فیلسوفان چین به طبیعت و در نظر گرفتن آن به عنوان عرصه تکوین پدیدارهای ملموس و مشهود شده است که از طریق حواس و عواطف انسانی، قابل شناخت هستند. بر این اساس می‌توان گفت که فلسفه چینی،

عمل گراست و این عمل گرایی موجب عدم انحصاری شدن حقیقت شده است؛ به صورتی که با پذیرش رهیافت‌ها و روش‌های متفاوت و به معرض تجربه گذاشتن آنهاست که می‌توان حقیقت و واقعیت را شناسایی کرد (رجایی، ۱۳۷۲: ۱۷۱).

گرچه کنفسیوس از کشف حقایق به وسیله مشاهده بحث کرده است (Creel, 1953: 38) اما ریشه‌های تأکید بر تجربه گرایی را می‌توان به اندیشه‌های فلسفی مکتب موزی یا سودگرا نسبت داد. در این مکتب، هر آنچه از راه حواس و تجربه برای انسان حاصل شود، معیار واقعیت دانسته می‌شود و علم انسان از طریق کسب تجربه و مقایسه آنها با تجربیات دیگران به دست خواهد آمد. در این مسیر آنچه از راه چشم و گوش دریافت شود، منشأ حقیقت خواهد بود (پیرویان، ۱۳۸۱: ۳۲۲). همچنین در شاخه ادراکی نیوکنفسیوسیسیم از مکاتب فکری عصر میانه چین که توسط لوشیانگ شانگ^۱ ایجاد شده است، ضمن بحث از توأمانی نظر و عمل، این اعتقاد پذیرفته شده است که تنها داشتن دانش به فرزاندگی نمی‌انجامد، بلکه فرد باید با عمل فرزانه به کسب بصیرت اخلاقی نایل شود (وردی‌نژاد، ۱۳۹۰: ۹۷). تأکید بر عمل گرایی در اجماع پکن به تأثیر از دکترین دنگ مبنی بر اینکه تنها ملاک قضاوت در مورد حقیقت، عمل است نمایان شده و به تسهیل فعالیت‌های اصلاحی و بهبود شرایط اقتصادی چین انجامیده است (شاهنده، ۱۳۸۳: ۱۷۰)؛ به صورتی که برای دنگ «مهم نیست که گربه سفید باشد یا سیاه؛ بلکه مهم این است که بتواند موش بگیرد» (وردی‌نژاد و دیگران، ۱۳۹۰: ۲۶۹). در این الگو، این مسئله به رسمیت شناخته می‌شود که هر مدل توسعه به‌طور بالقوه با مجموعه‌ای از چالش‌ها مواجه خواهد شد که حل آن نیازمند اتخاذ راهبردهای عمل گرایانه متناسب با محیط سیاسی، اجتماعی و اقتصادی فعلی آن خواهد بود. از نمونه‌های اتخاذ چنین راهبردهایی می‌توان به سیاست تک فرزندی^۲ در چین (۱۹۷۸) اشاره کرد. این سیاست به‌منظور کاهش جمعیت چین مطرح شد که طی آن از تولد چهارصد میلیون فرزند جلوگیری می‌شد. شاید چنین اقدامی به‌ظاهر غیراخلاقی به نظر برسد اما بنابه تعهد چینی‌ها به عمل گرایی، چنین سیاستی در گذر زمان می‌توانست به کاهش مشکلات اجتماعی و اقتصادی ناشی از رشد بیش از حد جمعیت کمک کند. اما در سال ۲۰۱۲ با

۱-Lu Xiangshang

۲-One Child Policy

کاهش جمعیت جوان این کشور، تلاش سیاستمداران به سمت سیاست دوفرزندی معطوف شد. این مثال‌ها نشانگر این اصل در اجماع پکن است که سیاستمداران باید متناسب با شرایط دست به اقدام بزنند (Hasmath, 2014: 6-7).

۴. تدریج‌گرایی: یکی از شاخص‌های مدل اجماع پکن، آزادسازی مالی تدریجی و محتاطانه است. دنگ که مهم‌ترین عامل عقب‌ماندگی چین را بسته بودن درهای این کشور به روی جهان خارج و سیاست‌های انزواگرایانه مائو می‌دانست، درصدد برآمد تا با اصلاح سیاست خارجی کشور و ورود به نظام بین‌الملل و حرکت به سمت سیاست درهای باز و ایجاد مناطق اقتصادی ویژه هرآنچه را که برای توسعه کشور ضروری می‌نمود، از دنیای خارج اخذ کند. اما وسعت زیاد سرزمین چین و فقدان تجارب لازم در زمینه مدیریت سهام و سایر بازارهای مالی در کنار نگرانی دولت در دست دادن کنترل خود بر سرمایه‌های استراتژیک ملی، مانع از آن می‌شد که اصلاح‌طلبان به یکباره کل کشور را توسعه دهند (Li & etal, 2009: 307). به همین دلیل چین از تجارب سایر کشورها در زمینه رشد و توسعه اقتصادی در مقیاس کوچک مانند برخی از ایالات یا مناطق اقتصادی ویژه بهره گرفت تا نتایج موفقیت‌آمیز حاصل از آن را به تدریج در سراسر کشور پیاده کند (Robol, 2010: 10). بر اساس این اصل، قرار شد توسعه از بخش اقتصاد آغاز شود و به تدریج به بخش صنایع و تجارت خارجی گسترش یابد. ریشه این تدریج‌گرایی را می‌توان به بحث کنفوسیوس از دولت شایسته نسبت داد. وی شرایط لازم برای ایجاد یک حکومت شایسته را در ایجاد لی (مجموعه قوانین)، موسیقی متوازن، انسانی بودن روابط اجتماعی و اعتدال و میانه‌روی می‌دانست. اما معتقد بود که چنین شرایطی به یکباره حاصل نخواهند شد؛ چراکه به تدریج می‌بایست اقداماتی صورت گیرد تا شرایط و زمینه‌های لازم برای ظهور چنین حکومتی ایجاد شود (پیرویان، ۱۳۸۱: ۲۶۸).

۵. اقتدارگرایی: یکی دیگر از اصول اساسی مدل اجماع پکن احترام به حقوق سیاسی هر کشور خصوصاً حق تعیین سرنوشت آنهاست که برای تحقق چنین هدفی، وجود یک حکومت مرکزی مقتدر و توانمند ضروری است. بحث از حاکمیت و حکومت مقتدر هم در اندیشه‌های فلسفی چین باستان و هم در اندیشه‌های معاصر این کشور نمود یافته است. در واقع، مباحث کنفوسیوس پیرامون رعایت سلسله‌مراتب را می‌توان از عوامل مؤثر بر ظهور اقتدارگرایی در این کشور تلقی کرد. او رعایت سلسله‌مراتب در قدرت را منجر به ایجاد حکومت شایسته می‌دانست؛

زیرا با بیشتر شدن قدرت حاکم، او باید به سمت کسب دانایی و ویژگی‌های مردمی بیشتری حرکت کند و به مردم نیز جرأت و جسارت بخشد. کنفیسوس از پنج نوع رابطه در جامعه انسانی بحث می‌کند که در چهار مورد از آنها رعایت سلسله‌مراتب ضروری‌اند؛ از جمله رابطه پادشاهان با رعایا، رابطه پدر با فرزندان، رابطه برادران بزرگتر با برادران و خواهران کوچکتر؛ اما رابطه دوستان با یکدیگر را رابطه‌ای موازی می‌پندارد (مقصودی، ۱۳۷۴: ۱۶۴؛ Li, 2007).

هان‌فی‌تزو از شاخص‌ترین چهره‌های مکتب قانونگرا، در کنار بحث از دولت تابع حاکمیت و قانون، از مراحل تکامل دولت‌ها نیز بحث می‌کند. وی معتقد است که در اولین دوره از پیدایش دولت‌ها به علت ساده بودن تمام چیزها، دولت‌ها بر اساس فضیلت حکومت می‌کردند اما به تدریج با پیچیده‌تر شدن مسائل در دوره میانه، دولت‌ها به خرد خویش متوسل شده و در نهایت چون انسان‌ها برای بقا به جان هم افتادند، دولت‌ها به زور و قدرت متوسل شدند (عالم، ۱۳۷۷: ۸۷-۸۱). وی با بحث از ذات شرور آدمی، معتقد است که در صورت یکسان بودن قدرت همه مردم، حکومت متحد ایجاد نخواهد شد؛ بنابراین همان‌طور که آسمان بر زمین تفوق دارد، پادشاهان نیز باید انسان‌ها را با تقسیم به طبقاتی همچون فقیر و غنی، نخبه و کودن و مانند آن، تحت کنترل خود در آورد (Creel, 1953: 131). با وجودی که هان‌فی‌تزو مطلوب‌ترین شکل حکومت را حکومت مقتدر و زورمند می‌داند، موفقیت چنین حکومتی را به عملکرد آن مطابق قانون نسبت می‌دهد (رجایی، ۱۳۷۲: ۱۹۴). وی حاکمیت را ابزاری برای نظارت بر مردم می‌داند که تنها به فرمانروا تعلق دارد و غیر قابل تفویض به دیگران است (عالم، ۱۳۷۷: ۸۸).

صرف‌نظر از مکاتب فلسفی چین باستان، با ورود قدرت‌های استعماری غربی به چین و تضعیف حقوق ملی و قدرت سیاسی این کشور در کنار تحمیل قراردادهای ناعادلانه بر آنها، مکاتب فلسفی تازه‌ای در عصر جدید چین ایجاد شد که مخالف سلطه و نفوذ سیاسی و فرهنگی غرب بودند و بر اقتدار دولت ملی و محترم شمردن حاکمیت آن از سوی دیگر دول و منع مداخله قدرت‌های خارجی در امور داخلی خود تأکید می‌کردند. بدون شک تأثیر چنین اندیشه‌هایی بود که باعث شد احترام به حقوق سیاسی دیگر کشورها به یکی از سه قانون اصلی مدنظر رامو در اجماع پکن تبدیل شود.

۱.۶ اقتصادگرایی: از آنجا که تأکید بر اهداف انقلاب کمونیستی ۱۹۴۹ همچون برابری، ثبات و استقلال به تنزل روحیه کار و تلاش در مردم و کاهش انباشت سرمایه‌های خصوصی در چین و

ناکارآمدی اقتصادی منجر شد و این کشور را از دستیابی به تکنولوژی‌های پیشرفته و مهارت‌های مدیریتی نوینی که برای توسعه ضروری‌اند، محروم کرد (Sun, 1987: 9-11)، اصلاح‌طلبان به رهبری دنگ برای تأمین مشروعیت نظام سیاسی حاکم، با اتخاذ استراتژی‌هایی چون سیاست درهای باز^۱ (ارتباط با نظام بین‌الملل و بهره‌گیری از ظرفیت‌های موجود در فراسوی مرزهای کشور به منظور کسب سرمایه، تکنولوژی و بازار مصرف خارجی)، ایجاد مناطق اقتصادی ویژه^۲ (به اجرا درآوردن بازار آزاد در چند نقطه از کشور و تسری دادن آن به سایر بخش‌ها در صورت موفقیت‌آمیز بودن نتایج آن) و قاعده یک کشور- دو سیستم^۳ (اعطای حدی از خودمختاری به هنگ‌کنگ در کنار مشروعیت‌یافتن مداخلات فزاینده چین در امور داخلی این کشور)، کوشیدند تا رشد اقتصادی را در صدر اهداف توسعه قرار داده و در جهت اصلاح اقتصادی حرکت کنند (وردی‌نژاد و دیگران، ۱۳۹۰: ۲۸۷-۲۷۹). در حقیقت، ریشه‌های اهمیت رشد و رفاه اقتصادی و تأثیر آن بر مشروعیت نظام سیاسی، به اندیشه‌های مکاتب فلسفی چین باستان بازمی‌گردد؛ به طوری که کنفوسیوس در این رابطه معتقد است که نه تنها تلاش افراد برای رفاه امری ناپسند به حساب نمی‌آید، بلکه از وظایف اصلی هر حکومتی علاوه بر تأمین صلح و آرامش، تهیه و توزیع عادلانه ثروت در درون جامعه است؛ زیرا حاکم با توزیع عادلانه ثروت و رفع فقر است که می‌تواند رضایت مردم را به دست آورد و جلوی شورش آنها را بگیرد (قنبرلو، ۱۳۹۳: ۱۲۸). کنفوسیوس برای حکومت صالح سه هدف اساسی در نظر می‌گیرد که عبارتند از: تأمین معاش، ایجاد ارتش قدرتمند و جلب اعتماد مردم. از نظر او، اگر قرار باشد یکی از این سه را بنا به مصلحت قربانی کرد، ابتدا ارتش و سپس مایحتاج مردم را می‌توان فدا کرد، اما اعتماد مردم را هرگز نباید از دست داد؛ زیرا در صورت فقدان اعتماد، حکمرانی بر آنها غیرممکن خواهد شد (مقصودی، ۱۳۷۴: ۱۶۵).

منسیوس^۴ از شاگردان کنفوسیوس نیز برای عدالت و رفاه ارزش زیادی قائل است. او مالیات‌های سنگین، توزیع نامتوازن زمین و کنترل شدید اقتصادی را از عواملی می‌دانست که فقر را ایجاد

۱-Open Door Policy

۲-Special Economic Zone

۳-One Country-Two Systems

۴-Mencius

می‌کنند. او فقر را مانع مهمی در جهت یادگیری فضایل فردی می‌داند و ارکان اساسی هر کشور را به ترتیب در مردم، مواد غذایی و حکمرانان آن کشور خلاصه می‌کند و وظیفه حکمران را بی‌نیاز کردن مردم می‌داند و در کنار مالیات‌های ظالمانه، بهترین روش اخذ مالیات را به دوره حکمرانی سلسله شانگ و شکل خودیارانه آن نسبت می‌دهد که در آن میزان مالیات به دلخواه مردم و با هدف کمک به حکومت پرداخت می‌شد (پیرویان، ۱۳۸۱: ۲۸۸؛ قنبرلو، ۱۳۹۳: ۱۴۳). مکتب سودگرا نیز ضمن در نظر گرفتن انسان‌ها به عنوان موجوداتی که تابع سود و منفعت شخصی خود هستند، راه‌حل مشکلات وقت چین را در روی کار آمدن حاکمی مقتدر دانسته که بتواند بیشترین سود را به بیشترین افراد برساند (رجایی، ۱۳۷۲: ۱۹۳-۱۹۲). از طرفی، متفکران هان در دوره میانه، با بحث از اینکه انسان ذاتاً سعی در بهبود وضعیت مادی خود دارد، شرایط اقتصادی و موقعیت اجتماعی نامطلوب را عواملی می‌دانستند که فرد را به ابراز رفتارهای نادرست، مجبور می‌کنند؛ حال اگر بخواهیم آنها را به نیکوکاری سوق دهیم، باید منافع مادی آنها را تأمین کنیم (وردی‌نژاد و دیگران، ۱۳۹۰: ۸۶). این بیانات حاکی از اهمیت رشد اقتصادی و تأمین رفاه مردم است؛ به طوری که اگر در چین باستان رفاه اقتصادی و توزیع عادلانه ثروت، نشان از وجود حاکمی با فضیلت داشت، امروزه نیز مشروعیت حزب کمونیست وابستگی زیادی به میزان رشد اقتصادی دارد که این حزب می‌تواند ایجاد کند؛ بنا به همین دلیل است که از شاخص‌های مهم مدل اجماع پکن رشد اقتصادی در کنار توازن اجتماعی است.

۷. **استقلال طلبی:** استقلال‌طلبی از گرایش‌های مهم چین در عرصه سیاست خارجی است که در شاخص‌های مدل اجماع پکن نمود یافته است؛ به این صورت که چین از انتخاب آزادانه استراتژی‌های توسعه، با تمرکز بر ابتکار و دانش بومی هر کشور، برای بازسازی ساختار اقتصادی آن کشور، بدون وابستگی به سایرین بحث می‌کند (Li & etal, 2009: 303, 305). با منزوی شدن چین توسط ایالات متحده آمریکا پس از جنگ سرد، این کشور کمک‌های قابل توجهی از سوی شوروی سابق دریافت کرد؛ اما زمانی که فهمید این ابرقدرت، تلاش می‌کند تا با کمک‌هایش به چین، نفوذ خود را در این کشور توسعه دهد، چین به سیاست قطع وابستگی روی آورد و از کمک‌های آن کشور صرف‌نظر کرد و کوشید با اتکا بر توانمندی‌های بومی خویش، ملزومات توسعه را فراهم کند (Williamson, 2011: 6). گرچه این کشور، در حال حاضر به سیاست تنش‌زدایی و بسط همکاری با سایر کشورها روی آورده است، اما همچنان

موضع استقلال طلبانه خود را در برابر آنها حفظ می‌کند. ریشه‌های این نگرش استقلال طلبانه را می‌بایست به شکل‌گیری ناسیونالیسم مبتنی بر خوداتکایی ملی و بیگانه‌هراسی در عصر معاصر چین، نسبت داد که در پاسخ به نفوذ امپریالیسم و قدرت‌های استعماری و تخریب اعتماد به نفس ملی و آموزه‌های فرهنگی این کشور از جمله اخلاق کنفوسیوس ایجاد شده است (قنبرلو، ۱۳۹۳: ۸-۱۳۷).

۸. **مواریث فکری و فرهنگی:** بنابر اجماع نظر اندیشمندان، آنچه در عصر باستان (قرن ششم ق.م تا قرن دوم ق.م) موجبات پیدایش و استمرار سنت اقتدارگرایی و تبلور بعدی آن را در قالب الگوی توسعه چین فراهم کرد، تفوق ارزش‌های کنفوسیوسی مبنی بر باور به نظم اجتماعی سلسله‌مراتبی و سیاست‌های جمع‌گرایانه، تفوق جمع بر فرد، ضدیت با ارزش‌های کثرت‌گرایانه و بحث از لزوم اطاعت مردم از پادشاه بود. به باور کنفوسیوس، ساختار دولت، همانند ساختار خانواده است؛ بنابراین، همانگونه که در خانواده بر فرزندان واجب است تا از والدین خویش اطاعت کنند، مردم نیز می‌بایست در برابر اقتدار دولت، اطاعت محض پیشه کنند (اقتدارگرایی نهفته در الگو). علاوه بر اندیشه‌های کنفوسیوسی می‌توان از مکتب سوداگرایی به عنوان یکی دیگر از مکاتبی که بر اقتدار دولت صحنه گذارد، نام برد. در این مکتب، انسان‌ها به مثابه موجوداتی در نظر گرفته می‌شوند که مدام بر سر منافع خود با یکدیگر در حال کشمکش و نزاع هستند؛ بنابراین، برای مقابله با چنین وضعیتی که به بی‌نظمی خواهد انجامید، می‌بایست حکومت مقتدری شکل بگیرد که با برخورداری از اختیار و اقتدار کامل به مقابله با اختلافات مردم و ظهور بی‌نظمی‌های حاصل از آن بپردازد (Creel, 1953: 118-121).

اما آنچه در عصر میانه (قرن دوم ق.م تا قرن شانزدهم م.) به تقویت نگرش‌های فرهنگی و بازتاب آن در جامعه و الگوی اجتماعی چینی کمک کرد، ظهور نوکنفوسیوسیم یا کنفوسیوسیم هانی است که با بحث از طبع بد و شرور انسان که آن را به شرایط نامطلوب اقتصادی و اجتماعی نسبت می‌دادند، تنها وظیفه دولت را در تهیه و تدارک رفاه مادی شهروندان خود خلاصه کردند. در دوره معاصر نیز که قرن هفدهم میلادی تا حال حاضر را در بر می‌گیرد، مسیر الگوسازی توسعه‌ای چین در قالب تداوم سنت‌گرایی کنفوسیوسی و کمونیسم در جامعه چین دنبال می‌شود؛ به این معنا که دسته‌ای از متفکران چینی به سرکردگی گانگ یو وی بر این باور بودند که با اتکا به سنت کنفوسیوسی می‌توانند زمینه اصلاح نهادهای سیاسی و اجتماعی چین را فراهم آوردند و

این چنین علیه غرب و امپریالیسم به پا خیزند و به تقویت عزت نفس چینی‌ها و انسجام ملی آنها پردازند. اما با مورد تجاوز قرار گرفتن چین از سوی ژاپن طی سال‌های ۱۹۳۷ تا ۱۹۴۵، متفکرانی در چین ظهور کردند که به غرب‌گرایان شهرت یافتند. آنها ضمن ناکارآمد دانستن آموزه‌های کنفوسیوسی، به تبلیغ کمونیسم پرداختند و موجبات پیروزی و جذابیت آموزه‌های کمونیستی را فراهم کردند و از آنجا که در تفکر چینی، فرهنگ جمع‌گرایانه مبتنی بر کار گروهی از غلبه بسیاری برخوردار بود، به زودی زمینه‌های پذیرش و مشروعیت کمونیسم به رهبری مائو زدوئنگ در چین فراهم شد. وی که معتقد بود قدرت تنها از لوله تفنگ بیرون می‌آید، نظام تک حزبی را حاکم کرد و با استفاده از ارتش و عملیات نظامی و عملکرد پدرسالارانه و عمومی کردن مالکیت ابزار و وسایل تولیدی، اقتدارگرایی را تا بدانجا تحکیم کرد که حتی تلاش‌های اصلاح‌طلبانه دنگ برای تسریع اصلاح و رشد اقتصادی کشور که شامل تلاش برای تجدید ساخت سیاسی و تغییر هیئت رهبری چین می‌شود، نه تنها چندان موفقیت‌آمیز نیست، بلکه ممکن است در آینده از دوام چندان برخوردار نباشد. تلفیق نگاه جمعی با فردی، دولتی با خصوصی و تأکید بر عدم لزوم همراهی تحول سیاسی با اقتصادی جنبه خارجی این نگاه فرهنگی در چین بوده است.

نتیجه‌گیری

با پایان جنگ سرد و فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، نخبگان چین به این نتیجه رسیدند که برای تضمین بقا و تأمین مشروعیت نظام سیاسی حاکم در داخل و حفظ منافع، پرستیژ و قدرت خود در جهان خارج، به جای درگیر شدن در مسابقه تسلیحاتی و ضدیت ایدئولوژیک با غرب، باید به نوسازی ساختار اقتصادی خود روی آورند. بنابراین با روی کار آمدن اصلاح‌طلبانی چون دنگ شیائوپنگ و اجرایی شدن استراتژی‌های تدریجی چون سیاست درهای باز، ایجاد مناطق اقتصادی ویژه و قاعده یک کشور-دو سیستم، چین توانست به سرعت رشد بی‌سابقه‌ای را در شاخص‌های اقتصادی و اجتماعی خود، تجربه کند. این اصلاحات اقتصادی که ترکیبی از سازوکارهای بازار و بهره‌گیری از مشاهده، آزمایش و عمل در مقیاس کوچک و در نهایت تعمیم آن به سراسر کشور است، توانسته در قالب مدل اجماع پکن و به عنوان بدیلی برای اجماع واشنگتن که بر خصوصی‌سازی، مقررات‌زدایی و تجارت آزاد تأکید می‌کند، ظهور یابد و به اعتبار این مدل ضربه جدی بزند؛ زیرا در کنار رشد و توسعه اقتصادی روزافزون چین، با اجرا شدن سیاست‌های

اقتصادی نولیبرال مدنظر اجماع واشنگتن در کشورهایی نظیر مکزیک، آرژانتین، روسیه و شرق آسیا، نه تنها وضعیت این کشورها بهبود نیافت، بلکه آنها با بحران‌های مالی و شکاف طبقاتی فوق‌العاده‌ای مواجه شدند که کلیت نظام سیاسی-اقتصادی آنها را تهدید می‌کرد. از این رو، مدل اجماع واشنگتن به عنوان عامل تشدید مشکلات این کشورها شناخته شد. در حقیقت، مدل اجماع پکن، استراتژی‌های سیاسی-اقتصادی اجماع واشنگتن را تنها راهکار ضروری منتهی به رشد و توسعه اقتصادی نمی‌داند؛ بلکه این فرض را می‌پذیرد که حتی موفقیت‌آمیزترین سیاست‌ها برای یک کشور، نمی‌تواند نتایج مشابهی را برای سایر کشورها به بار آورد؛ زیرا شرایط داخلی هر کشور به لحاظ سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی از یکدیگر متمایز است. این الگوی چینی شاخص‌هایی دارد که ریشه هریک از آنها را می‌توان به مبانی فکری و اندیشگی مردم این سرزمین نسبت داد. چینی‌ها بنا به اقلیم و زبانشان، مردمانی عملگرا، تجربه‌گرا و نوع‌دوست هستند که تنها بر امور ملموس و محسوس تکیه دارند. همین امر سبب شده تا حقیقت نزد آنان، جنبه مطلق و انحصاری نداشته باشد؛ به طوری که آنها می‌کوشند با پذیرش رهیافت‌ها و روش‌های گوناگون و حتی متضاد، به شناسایی حقیقت و واقعیت دست یابند.

چنین ویژگی‌های فکری در شاخص‌های مدل اجماع پکن بازتاب یافته‌اند؛ به صورتی که ادغام بازار و برنامه از آرای کنفسیوس مبنی بر میانه‌روی متأثر شده است. از طرفی، بومی‌سازی فرآیند توسعه و تأکید بر عنصر ابتکار، ناشی از انسان‌گرایی، حس بشردوستی و بحث از خدمت به خلق در اندیشه‌های چین باستان و خصوصاً اندیشه‌های فلسفی مکاتب کنفسیوسیسیم و طبیعت‌گرایی است؛ همچنان که احترام به حقوق سیاسی سایر کشورها و عدم مداخله در امور داخلی آنها، از مباحث کنفسیوس و هان‌فی‌تزو پیرامون دولت اقتدارگرا و متمرکز، تأثیر پذیرفته است. ریشه‌های اقتصادگرایی را می‌توان در آرای کنفسیوس، منسیوس و مکتب موزی در عصر باستان و آرای متفکرین هان در دوره میانه جست. استقلال‌طلبی نیز در پی چریانات فکری معاصر همچون ناسیونالیسم ظهور یافت. اما آزادسازی مالی محتاطانه و بهره‌گیری از تجارب سایر کشورها در مسیر توسعه که از دیگر شاخص‌های این مدل است به ترتیب، ریشه در اندیشه‌های تدریج‌گرا و تجربه‌گرای مکاتب فلسفی این سرزمین در اعصار باستان، میانه و معاصر داشته‌اند. موفقیت چشمگیر چین در عرصه اقتصادی، عدم تلاش این کشور برای تحمیل مجموعه مشخصی از ارزش‌ها و خطومشی‌های سیاسی-اقتصادی مدنظر خود در قالب کمک‌های اعطایی این کشور

به کشورهای توسعه نیافته و در حال توسعه جهان در کنار عدم مداخله در امور داخلی دیگر کشورها و احترام به حقوق سیاسی آنها از جمله حق تعیین سرنوشت، سبب جذابیت این مدل برای کشورهای جهان سومی همچون کشورهای آفریقایی، آسیایی و آمریکای لاتین شده است که این امر حاکی از افزایش قدرت نرم چین در این کشورها و موفقیت آن در مسیر الگوسازی است؛ چرا که این کشورها پیروی از راهبردهای مدل اجماع پکن را عامل موفقیت اقتصادی به‌شمار می‌آورند و از سیاست‌های تجویزی مدل اجماع واشنگتن روی‌گرداندند؛ هرچند که عملکرد چین انتقادهایی را متوجه اصول اساسی این مدل که از سوی رامو مطرح شد، کرده است؛ به‌طوری‌که در ارتباط با اصل ابتکار باید گفت که علی‌رغم ابتکاراتی که در بخش‌های اقتصادی و فرآیندهای تولیدی این کشور رخ داده است، شرکت‌های چینی در بسیاری از موارد تنها به مونتاژ و تولید محصولات و ارائه خدماتی پرداخته‌اند که در خارج از چین طراحی و اختراع شده است. همچنین با وجودی که تأمین برابری همگانی و از بین بردن شکاف میان مناطق مرکزی و پیرامونی از اولویت‌های این مدل بوده است، تفاوت‌های منطقه‌ای در این کشور خصوصاً در سیچوان^۱ به‌شدت مشهود است. از طرفی به عاریت گرفتن برخی از سیاست‌های اجماع واشنگتن در مدل اجماع پکن، تأکید این مدل بر استقلال داخلی در اخذ استراتژی‌های توسعه را زیر سؤال برده است. به هر صورت می‌توان گفت که با جذابیت‌های روزافزون مدل اجماع پکن و پیروی هرچه بیشتر کشورهای توسعه‌نیافته از این مدل، در آینده‌ای نه‌چندان دور، درگیری میان غرب و طرفداران لیبرال دموکراسی از یک‌سو با چین و کشورهای پیرو الگوی پیشنهادی آن از سوی دیگر، حتمی است؛ چرا که غرب ظهور چین مدلی را به منزله حمله به ارزش‌های لیبرال خود تلقی می‌کند. هرچند که چین، ظهور خود را صلح‌آمیز دانسته و اعلام داشته است که این کشور برای دستیابی به رشد و توسعه هرچه بیشتر، نیازمند محیطی امن در عرصه داخلی و خارجی است و نمی‌خواهد دوباره جهان را به سمت تقابل‌های ایدئولوژیک عصر جنگ سرد، سوق دهد.

منابع

- پیرویان، ویلیام (۱۳۸۱)، *سیر تحول اندیشه سیاسی در شرق باستان*، تهران: سمت.
- داریی شری، یان دنیس (۱۳۶۸)، *تحولات سیاسی در جمهوری خلق چین*، ترجمه: عباس هدایت وزیری، تهران: انتشارات آموزش انقلاب اسلامی.
- دیوب، اس.سی (۱۳۸۳)، *نوسازی و توسعه در جستجوی قالب‌های فکری بدیل*، ترجمه: سیداحمد موثقی، تهران: قومس.
- ذوالفقاری، وحید (۱۳۹۴)، «امنیت، توسعه و انتخاب استراتژیک: تلاش چین برای دستیابی به جایگاه قدرت بزرگ»، *فصلنامه روابط خارجی*، سال هفتم، شماره ۲، صص ۱۸۹-۱۶۳.
- رجایی، فرهنگ (۱۳۷۲)، *تحول اندیشه سیاسی در شرق باستان*، تهران: قومس.
- ساعی، احمد (۱۳۹۰)، *مسائل سیاسی-اقتصادی جهان سوم*، تهران: سمت.
- سنبلی، نبی (۱۳۸۶)، «توسعه صلح‌آمیز: راهبرد چین در نظام بین‌الملل»، *فصلنامه سیاست خارجی*، سال بیست و یکم، شماره ۴، صص ۹۲۶-۹۱۱.
- سیتیلیس، جوزف (۱۳۸۲)، «به سوی پارادایم جدید توسعه»، ترجمه اسماعیل مردانی گیوی، *اطلاعات سیاسی-اقتصادی*، شماره ۱۹۵-۱۹۶، سال هجدهم، صص ۱۱۵-۱۰۴.
- شاهنده، بهزاد و طاهایی، جواد (۱۳۸۳)، *چین نو: دنگ شیائوپینگ و اصلاحات*، تهران: مرکز تحقیقات استراتژیک.
- عالم، عبدالرحمن (۱۳۷۷)، *اندیشه سیاسی چین باستان*، تهران: وزارت امور خارجه.
- قنبرلو، عبدالله (۱۳۹۳)، «ریشه‌های فرهنگی و ایدئولوژیک سیاست خارجی چین»، *جستارهای سیاسی معاصر*، سال پنجم، شماره ۴، صص ۱۴۷-۱۲۵.
- کلارک، باری (۱۳۸۹)، *اقتصاد سیاسی تطبیقی*، ترجمه عباس حاتمی، تهران: کویر.
- مقصودی، مجتبی (۱۳۷۴)، «الگوی توسعه کشورهای تازه صنعتی شرق آسیا»، *فصلنامه مصباح*، سال چهارم، شماره ۱۵.
- موثقی، سید احمد (۱۳۹۰)، *صلح، امنیت و توسعه*، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- هانت، دایانا (۱۳۷۶)، «بررسی کلی مباحث نظری در اقتصاد توسعه از سال‌های دهه ۱۹۴۰ بخش اول»، ترجمه غلامرضا آزاد، *اطلاعات سیاسی-اقتصادی*، سال یازدهم، شماره ۱۱۹-۱۲۰، صص ۱۹۷-۱۸۶.
- هانت، دایانا (۱۳۷۶)، «بررسی کلی مباحث نظری در اقتصاد توسعه از سال‌های دهه ۱۹۴۰ بخش دوم»، ترجمه غلامرضا آزاد، *اطلاعات سیاسی-اقتصادی*، سال دوازدهم، شماره ۱۲۱-۱۲۲، صص ۱۶۷-۱۵۸.
- هنته، بژورن (۱۳۸۱)، *تنوری توسعه و سه جهان*، ترجمه سیداحمد موثقی، تهران: قومس.

- وردی‌نژاد، فریدون و دیگران (۱۳۹۰)، **اژدهای شکیبا، چین دیروز، امروز و فردا**، تهران: اطلاعات.

- Alain, Gresh(2008),"Understanding the Beijing Consensus", *Le Monde Diplomatique*, English edition(IMD).
- Chen, Wen-Sheng (2010),"China's Oil Strategy: Going out to Iran", *Asian Politics and Policy*, Vol.2, No.1, pp.39-54.
- Chowbing, Ngeow(2011), *Book Review, International Journal of China Studies*, Vol.2, No. 1, pp.117-121.
- Creel, Herrlee, G(1953), *Chinese Thought from Confucius to Mao Tse-Tung*, London: The University of Chicago Press.
- Dirlik, Arif(2011),"Beijing Consensus: Beijing" Gongshi", Who Recognize whom and to what end", *Globalization and Autonomy online Compendium*, pp. 1-9
- Dubey, M.(2009),"Global Economic Crisis: Response of the International Community", *India Quarterly*, 65,4,pp.453-467.
- Givens, John Wagner (2011),"The Beijing Consensus is neither: China as a Non-Ideological Challenge to International Norms", *St Antony's International Review* 6,No.2,pp.10-25.
- Handelman, Howard(2000), *The Challenge of Third World Development*, New Jersey: Prentice Hall, Upper Saddle River.
- Hasmath, Reza(2014), "White cat , Black Cat or Good Cat: The Beijing Consensus as an Alternative Philosophy for Policy Deliberation? The Case of China", *Barnett Papers in Social Research*, School of Interdisciplinary Area Studies, University of Oxford, pp.1-19.
- Huang, Yasheng(2011),"Rethinking the Beijing Consensus", *Asia Policy*, No11,pp: 1-26.
- Huang, Yasheng(2010),"Debating China's Economic Growth: The Beijing Consensus or Washington Consensus", *Academy of Management Perspectives*, pp.31-47.
- Kelvin, Chi-Kin Cheung(2012),"Away from Socialism ,Towards Chinese Characteristics: Confucianism and the Futures of Chinese Nationalism", *China Information*, pp.205-218.
- Kennedy, Scott(2010),"The Myth of the Beijing Consensus", *Journal of Contemporary China*, 19(45), pp.461-477.
- Killion, M.ulric(2010),"Post Global Financial Crisis :The Measure of the Beijing Consensus as a Variety of Capitalisms", *Shanghai International Studies University*, pp.1-20.
- Lanteigne, Mark(2009), *China's Foreign Policy: An Introduction*, London and New York: Routledge.
- Li, Jinglin(2009),"On the Creativity and Innateness of Strong Moving Vital Force: A Discussion of Feng Youlans Explanation of Mencius chapter on the strong moving vital forces", *Higher Education Press and Springer*,4(2),pp.198-210.

- Li, Xin & etal,(2009), "Redefining Beijing Consensus: Ten Economic Principles", *China Economic Journal*, Asia Research Centre, Copenhagen business school, Denmark, vol.2,no3,pp.291-311.
- Li, Xingjun(2007), *An Explanation of the Confucian Idea of Difference*, Higher Education Press and springer-verlag, 2(4),pp.488-502.
- Li ,Wu and Fumin, Sui(2010), *China's Economy*, Cengage Learning.
- McKinnon, Ronald I.(2010),"China in Africa: The Washington Consensus Versus the Beijing Consensus",pp.1-11.
- Niu, Weihua & Sternberg, Robertj(2006)," The Philosophical Roots of Western and Eastern Conception of Creativity", *Journal of Theoretical & Philosophical psy*,Vol.26,pp.18-38.
- Ramo, Jusha. C.(2004), *The Beijing Consensus*, London: the Foreign Policy Centre.
- Robol, Max(2010), "Why the Beijing Consensus is a Non-Consensus: Implications for Contemporary China-Africa Relations", *Culture mandala: Bulletin of the Centre for East-West Cultural &Economic Studies*, Vol.9, issue1, pp.7-20.
- Sun, Li(1987), "Confucianism and the Recent Chinese Economic Reform", *Journal of Economic Development*, Vol.12,No.1,pp.7-32.
- Thompson, Drew (2005), "China's Soft Power in Africa: from the Beijing Consensus to Health Diplomacy", *The Journal of Analysis and Information the Jamestown foundation, China Brief*, Vol.5, Issue21.
- Yue, Ricky Wiakay(2015), "Beyond Dependency: The Promise of Confucianism in post-Westphalia International Relations", *Journal of the Global South*, Springer open Journal, pp. 1-17.
- Zhao, Suisheng(2010), "The China Model: Can it Replace the Western Model of Modernization?", *Journal of Contemporary China*, 19(65),pp. 419-436.
- Williamson, John(2012)," Is the Beijing Consensus Now Dominant?", *Asia Policy*, No13,pp.1-16.
- World Bank(2014), *World Development Indicators*, (observed: 2,12,2015), at: databank.worldbank.org/data/reports.aspx?source=2&country=CHN&series=&period.